

هو العليم

«لقاء الله» چیست؟

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني تهراني
قدس الله نفسه الزكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أَجْمَعِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مقصود از لقاء الله، ملاقات نعم او و بهشت نیست

آیات قرآن و اخبار ائمه علیهم السلام در اینجا بیش از حد احصاء است که به عناوین و طرق مختلف به ما نشان می دهد که این راه، راه رفتنی است، و انسان می تواند این راه را بیاماید و به مقصود برسد ...

[پس] مراد از لقاء خدا [در این آیات و روایات] چیست؟

آنها [منکران لقاء خدا] می گویند: مراد از لقاء خدا ملاقات نعم بهشتی است؛ سیب است، گلابی است، حورالعین است، درخت است، چیزهایی که در بهشت به انسان می دهند، اینها ملاقات خداست.

مگر خدا عاجز بود که همین الفاظ را بیان کند، ولی اسم لقاء آورد؟! و علاوه این آیاتی که تا این درجه انسان را به لقاء خدا تحریک می کند، انسان بگوید: این است که انسان برود در قیامت دو تا گلابی دستش بدهند؟! یا دو تا سیب دستش بدهند؟! آیا معنی لقاء خدا این است؟! آیا حیف نیست که انسان لقاء خدا را این قدر پائین بیاورد، و به لقاء دو تا سیب و دو تا گلابی تعبیر کند؟!!

می گویند: نه، مراد لقاء ائمه علیهم السلام است. انسان خدا را نمی بیند، امام را می تواند ببیند و به معرفت امام هم برسد؛ پس کسی که به مقام لقاء امام رسید، این مراد لقاء خداست.

باید جواب بدهیم که: آقا جان! خود ائمه علیهم السلام مگر این آیات را نمی خواندند؟! خود آنها مگر دنبال لقاء خدا نمی رفتند؟! پس این آیات درباره خود آنها صادق نیست؟! و علاوه ائمه علیهم السلام که معرفت آنها معرفت خداست، بعد از این است که آنها وجه الله شدند، اسم خدا شدند، راه را طی کردند، معرفت پیدا کردند، امام شدند، آن وقت ما می گوئیم: لقاء آنها لقاء خداست! پس آنها با سایر افراد مردم تفاوت دارند، پس بعد از اینکه آنها به مقام لقاء خدا رسیدند، وَجْهُ اللَّهِ شدند، يَدُ اللَّهِ شدند، أُذُنُ اللَّهِ شدند، عَيْنُ اللَّهِ شدند، این عناوین بر آنها صادق است.

پس این استدلالی که شما می کنید بر علیه خودتان است؛ چون خواستید مطلب را باطل کنید، اثبات کردید. اجمالاً می گوئید که: امام می تواند به لقاء خدا برسد، همین برای ما کافیست، امام غیر خداست، و می تواند خدا را ببیند.

اگر شما درباره امام قبول کنید و بگوئید: پیغمبر و امام می توانند خدا را ببینند، این برای ما کافیست؛ آن

استدلال شما را پُر می‌کند که غیر از پروردگار احدی از ممکنات نمی‌تواند به مقام ملاقات خدا برسد؛ مگر امام و پیغمبر اینها واجب الوجودند؟! اینها ممکن الوجودند، منتهی در اثر تزکیه و تهذیب به حجاب اقرب رسیده‌اند و کشف سُبُحاتِ جلال بر آنها شد و مطلب را درک کردند... .

لقاء خدا جز با فناء ممکن نیست

آن مکتب را انبیاء و ائمه و اولیاء باز کرده‌اند و گفته‌اند: آقا جان من! انسان می‌تواند خدا را ببیند! اشخاصی که می‌گویند: انسان خدا را نمی‌تواند ببیند، درست نیست، انسان می‌تواند خدا را ببیند! منتهی با این چشم نه! چون خدا جسم نیست؛ و با چشمِ ذهن و تفکر هم نه! چون خدا صورت نیست و انسان با ذهن می‌تواند صورّ اشیاء را درک کند.

خدا ذاتاً و صفتاً و فعلاً موجودی است لایتناهی؛ و خداوند علیّ علیّ در قلب انسان یک نیروئی قرار داده که آن هم لایتناهی است و می‌تواند تجلیات اسماء و صفات پروردگار را اجمالاً درک کند، و چون قابلیت قلب انسان و سیر انسان به اندازه‌ای بزرگ و وسیع است که می‌تواند به مرحله فناء برسد، لذا می‌تواند در ذات الهی به مقام فناء برسد؛ نه اینکه تا انسان هست بتواند خدا را درک کند، ذات خدا قابل درک نیست؛ ولی برای انسان حال فناء ممکن است و در حال فناء خدا هست و بس! و خدا خودش را درک می‌کند و می‌بیند! این مرحله ذات است.

و اما در مرحله اسماء و صفات نه؛ در اسماء جزئیّه و کلیّه، هر شخصی در اثر تزکیه و تهذیب و صفای باطن به مقداری از آن می‌تواند برسد... .

راه پیامبران و امامان برای رسیدن به لقاء الله

اینکه راه ائمه و پیغمبران بوده این روشن است. حالا انسان می‌خواهد برسد به این خدا! ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾ «خدا ظاهر است و ظاهر کننده» خودش فی حدّ نفسه ظاهر است و تمام موجودات هم به وجود او ظاهر می‌شوند. انسان باید به خدا برسد آقا چه قسم برسد؟ چه کار کند برسد؟ این باید مشابّهت پیدا کند! شستشوئی کن و آنگه به خرابات خرام *** تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده خدا پاک است، آدم نجس نمی‌تواند برود! آدم آلوده را به حرم راه نمی‌دهند، به دربار پادشاه راه نمی‌دهند، باید تزکیه و تطهیر کند!

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي آلِ الْأُمِّيَّةِ نَبِيًّا رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ

^۱ دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۴۳۱.

أَلَّا كَتَبَ وَالْحِكْمَةَ^۱ پیغمبر برای این آمده که تطهیر کند، تزکیه کند! مردم مسانحه پیدا کنند با آن عالم! شباهت پیدا کنند!

درجه اول شباهت «تخلیه» است. تخلیه یعنی انسان از تمام صفات زشت و نقص و توجه به کثرات که انسان را از عالم نور و عالم اطلاق دور می‌کند، خودش را خالی کند. اول ترک معصیت کند، ترک مخالفت رضای محبوب کند. او می‌خواهد برود در خانه معشوق را بزند! وقتی با او دارد دشمنی می‌کند و مخالف رضای او را انجام می‌دهد، این در زدن فایده ندارد! راه اول تخلیه است. و لذا در همه روایات داریم که با وجود معصیت انسان نمی‌تواند راه طی کند؛ اول باید ترک معصیت کند و خود را از ناپسندیده‌ها خالی کند.

درجه بعد «تخلیه» است یعنی متحلی شدن به صفات کمال. عبادت انسان خوب باشد، مستحبات انجام بدهد، انفاق کند، صله رحم کند، حج کند، هر کار خوبی از دستش می‌آید بکند. حالا که خودش را از بدی‌ها خارج کرد، خودش را به این خوبی‌ها متصف کند! این درجه بالاتر.

درجه سوم «تجلیه» است. تجلیه یعنی: متجلی شدن به صفات پروردگار. در آنجا دیگر تجلیات شروع می‌شود، خدا خودش را نشان می‌دهد: یک وقت به صفت القادر، یک وقت به صفت العالم، یک وقت به صفت الرحمن، یک وقت به صفت الرحیم. این در تمام مظاهر وجود جلوه می‌کند، تجلیات شروع می‌شود.

مرتبه چهارم مرتبه «فناء» است. تجلیات اسمائی و صفاتی که به نهایت رسید، آخرین مرتبه ملاقات، مرتبه فناء است. در آنجا شخصی که راه را طی می‌کند، به یک مرتبه‌ای می‌رسد که هرچه هست به خدا می‌سپارد و اعتراف می‌کند: خدایا نه من وجود دارم، نه علم دارم، نه قدرت دارم، نه حیات دارم، هیچ، هیچی! همه اینها مال توست و تو به ما دادی! اعتراف می‌کند و علاوه بر اعتراف با لسان دل هم تصریح می‌کند و تفویض می‌کند، اینجا به مقام فناء می‌رسد.

در مقام فناء، آشنائی و آشتی کامل با خداست؛ چون خدا غیور است و غیرت او اجازه نمی‌دهد که غیر، وارد حرم او بشود؛ بنابراین کسی که می‌خواهد خدا را بشناسد تا هنگامی که «کسی» هست، و اسمی از عناوین دویبت بر اوست، حاجب بین او و بین مقام وصول است، او نمی‌تواند بالا برود؛ خدا هم که از مقام عزّ خودش پائین نمی‌آید! خدا عزیز است! ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ آلُ فَقْرَاءَ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾^۲.

از اولی که بوده تا هنگامی که هست، از آن زمانی که موجودات را خلق کرد، یک لحظه خدا از مقام عزّ

^۱ سوره الجمعة (۶۲) صدر آیه ۲: «اوست خداوندی که در میان مردم درس نخوانده و در دامن مادر پرورش یافته، از خود آنها پیامبری را برانگیخت تا برای ایشان آیات خدا را تلاوت کند، و آنان را رشد و نمو دهد و کتاب و حکمت را تعلیمشان نماید.»

^۲ سوره فاطر (۳۵) صدر آیه ۱۵: «ای مردم، تمام شما به تمام شرشر وجود هستی نیازمندانی به خدا هستید و فقط خداست که بی‌نیاز است و اوست که سزاوار تحمید و ستایش است.»

خودش تنازل نمی‌کند! خداست، خدا که پائین نمی‌آید!

پس باید چه کار کرد؟ پس باید ما اعتراف کنیم که خدایا در مقابل تو هیچ هستیم! نیستیم! این اعتراف اگر به مرحله تحقق برسد، مرحله فناست؛ و در مرحله فنا، جز خدا هیچ نیست.

پس ذات پروردگار به کُنه درک نمی‌شود، درست است؛ چون غیر نمی‌تواند ذات خدا را درک کند، اما در مرحله فنا، ذاتی نیست که درک کند! انسان فانی شده، چیزی نیست، در آنجا غیر از خدا چیزی نیست! خود خدا به خودش عارف است، و به خودش مُدرک است، و به خودش بصیر است و سمیع است! در آنجا غیری نیست. و این امر بعد از آشنائی کامل انسان و رسیدن به مقام فنا مطلق، برای او پیدا می‌شود، و قبل از این برای انسان محال است.^۱

^۱ تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ - مجلس چهارم